

بازیگر منطقه‌ای بد قابل پیش‌بینی؛ معمای سکوت همسایگان در برابر نقض حقوق بشر در ایران

نویسنده : راحله بهزادی

پیش از شروع اعتراضات دی ماه ۱۴۰۴، مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۷ آذر، قطعنامه سالانه وضعیت حقوق بشر در ایران را با ۷۸ رأی موافق، ۲۷ رأی مخالف و ۶۴ رأی ممتنع به تصویب رساند. این در حالی بود که جامعه ایران، زیر فشار فقر و سرکوب‌های اجتماعی و سیاسی دست و پا میزد و میزان اعدام‌ها از مرز ۱۵۰۰ نفر گذشته بود. موضع همسایگان جمهوری اسلامی در قبال وضعیت حقوق بشر در ایران قابل تأمل است. بررسی الگوی رأی‌گیری نشان می‌دهد کشورهای همسایه یا رأی مخالف داده‌اند، یا رأی ممتنع، و یا اساساً در رأی‌گیری شرکت نکرده‌اند. عمان، عراق، ارمنستان، پاکستان، تاجیکستان، ترکمنستان و روسیه رأی مخالف؛ امارات، بحرین، عربستان، کویت و قطر رأی ممتنع؛ و جمهوری آذربایجان، قزاقستان و افغانستان در رأی‌گیری شرکت نکردند.

از سوی دیگر، در اعتراضات دی ماه ۱۴۰۴ بنا بر گزارش‌ها بیش از ۱۲ هزار نفر کشته و ۱۸ هزار نفر بازداشت شده‌اند و ارتباطات تلفنی و اینترنتی به‌طور کامل قطع بود، واکنش رسمی بسیاری از این کشورها محافظه‌کارانه، خاموش یا بی‌طرفانه ماند و حتی به صدور بیانیه‌ای در محکومیت سرکوب مردم نرسید.

این واقعیت تلخ، یک پرسش جدی را پیش می‌کشد: چرا کشورهایی که بیشترین تأثیر را از تحولات ایران می‌پذیرند، هرگز در کنار مردم ایران نایستاده‌اند؟ و چرا نتوانسته‌اند به اپوزیسیون به‌عنوان بدیلی برای جمهوری اسلامی اعتماد کنند؟

نخستین پاسخ را باید در ماهیت دولت‌ها جست‌وجو کرد، نه در احساسات ملت‌ها. بخش بزرگی از همسایگان ایران خود دارای ساختارهای اقتدارگرا یا نیمه‌اقتدارگرا هستند. برای این دولت‌ها، محکوم‌کردن سرکوب اعتراضات در ایران می‌تواند به‌معنای ایجاد یک "سابقه خطرناک" باشد؛ سابقه‌ای که فردا ممکن است علیه خودشان به‌کار رود. از این منظر، رأی ممتنع یا مخالف نه نشانه حمایت از جمهوری اسلامی، بلکه دفاع از اصل "عدم مداخله در امور داخلی" و حفظ امنیت رژیم‌های مشابه است.

ارجاع به اصل عدم مداخله، بیش از آن که موضعی اخلاقی باشد، پوششی دیپلماتیک برای پذیرش وضع موجود است. جمهوری اسلامی طی چهار دهه گذشته خود یکی از فعال ترین مداخله گران منطقه بوده است؛ از عراق و سوریه تا لبنان، یمن و شبکه سازی در آسیای میانه. با این حال، برای همسایگان، جمهوری اسلامی - با همه خطرناکی و مداخله گریش - یک همسایه قابل پیش بینی است؛ بازیگری که می توان با او مذاکره و معامله کرد و حدود نفوذش را شناخت. در مقابل، ایران پس از جمهوری اسلامی هنوز به عنوان یک بازیگر سیاسی تعریف شده، با ثبات و قابل اعتماد به جهان معرفی نشده است. در سیاست منطقه ای، بازیگر بد قابل پیش بینی اغلب بر بدیل خوب نامعلوم ترجیح داده می شود.

عامل دوم، شبکه نفوذی است که جمهوری اسلامی طی چهار دهه ساخته است: پیوندهای اقتصادی، انرژی، امنیتی و مذهبی. از صادرات انرژی و ترانزیت کالا گرفته تا نفوذ گروه های نیابتی و توافقات پشت پرده امنیتی. این شبکه برای بسیاری از همسایگان "واقعی، ملموس و فوری" است. در مقابل، اپوزیسیون ایران هنوز نتوانسته بدیلی ارائه دهد که برای دولت ها همان قدر واقعی و قابل اتکا باشد. در سیاست بین الملل، دولت ها با آنچه امروز قدرت دارد معامله می کنند، نه با آنچه شاید فردا شکل بگیرد.

سومین عامل، ضعف ساختاری اپوزیسیون در ارائه یک تصویر واحد و قابل اعتماد است. نبود یک چارچوب روشن برای آینده سیاسی ایران، چندپارگی نیروها، و رقابت های شخصی باعث شده دولت های منطقه ندانند در صورت تغییر قدرت در ایران، با چه نوع نظامی روبه رو خواهند شد. این ابهام، ریسک حمایت سیاسی از مردم ایران را بالا می برد و رأی ممتنع، حمایت از جمهوری اسلامی و سکوت در برابر کشتار مردم در ایران را به گزینه ای کم هزینه تبدیل می کند.

در کنار این عوامل ساختاری، برخی خطاهای نمادین نیز به این وضعیت دامن زده اند. حضور نمادهای وابسته به قدرت های خارجی در بخشی از اعتراضات خارج کشور، همانند بالا بردن پرچم اسرائیل، به جمهوری اسلامی امکان داده روایت "اپوزیسیون وابسته" را تقویت کند. برای دولت های منطقه که افکار عمومی شان نسبت به مداخله خارجی حساس است، چنین تصاویری هزینه همسویی با مردم ایران را افزایش داده است.

همچنین، بالا بردن پرچم های بلوچستان یا کردستان در بخشی از اعتراضات خارج از ایران، هر چند از منظر هویتی برای کردها و بلوچ های ایران و مطالبه برابری معنادار است، در دیپلماسی منطقه ای پیام حساسی ارسال می کند. دولت هایی چون پاکستان و ترکیه از سرایت مطالبات قومی به داخل مرزهای خود هراس دارند و چنین نشانه هایی را به عنوان ریسک بی ثباتی سرزمینی تلقی می کنند.

در نتیجه قرار گرفتن همسایگان در کنار جمهوری اسلامی، بازتاب محاسبه منافع و ریسک است. تا زمانی که اپوزیسیون ایران نتواند خود را به عنوان بدیلی مستقل، منسجم و قابل اعتماد معرفی کند، کشورهای همسایه ترجیح خواهند داد در کنار وضع موجود بایستند، نه در کنار مردم ایران. اما این معادله قابل تغییر است.

اپوزیسیون برای تبدیل شدن به یک بازیگر اثرگذار منطقه‌ای، پیش از هر چیز نیازمند توافق بر اصول حداقلی مشترک است: حفظ تمامیت ارضی ایران، استقرار نظام دموکراتیک مبتنی بر رأی مردم، جدایی دین از دولت، تضمین حقوق برابر برای همه شهروندان، و سیاست خارجی صلح‌محور و غیرمداخله‌گر. این اصول، قرارداد اولیه اعتماد با جهان‌اند.

در گام بعد، حفظ استقلال نمادین جنبش ضروری است؛ فاصله‌گذاری روشن از قدرتهای خارجی و پرهیز از نشانه‌هایی که وابستگی یا پروژم بودن را القا می‌کنند. جهان باید ببیند که جنبش آزادی‌خواهی ایران از درون جامعه می‌جوشد، نه از بیرون مرزها.

همزمان، گذار از کنشگری فردمحور به سازمان‌یافتگی نهادی اهمیت حیاتی دارد. دولت‌ها با ساختارهای پاسخگو و نمایندگی روشن وارد گفت‌وگو می‌شوند، نه با چهره‌های پراکنده. ایجاد نهادهای هماهنگ‌کننده و سخنگویان مورد توافق، بخشی از زبان دیپلماسی است.

و نهایتاً، دیپلماسی فعال با کشورهای همسایه باید بر یک پیام ساده استوار شود: ایران آزاد نه تهدید، بلکه عامل ثبات منطقه خواهد بود؛ کشوری که به جای صدور بحران، به قانون، توسعه و همکاری منطقه‌ای متعهد است.

جنبش آزادی‌خواهی ایران امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند آن است که از "جنبش اعتراض" به "بدیل قابل حکمرانی" تبدیل شود. تنها در این صورت است که همسایگان نیز دلایل کافی برای ایستادن کنار مردم ایران خواهند داشت، نه کنار حاکمیت سرکوبگر.